روزنامه شرق

تئاتر . گزارش

اگر دخالت ارتش نبود کشور به جنگ داخلی کشیده می‌شد صفحه ۸
چهره‌پردازی دوستان و دشمنان از ژنرال «السیسی» صفحه ۸
همیشه ایرانی خواهم ماند صفحه ۱۰

مهتاب نصیرپور بعد از چهارسال سکوت از تئاتر و آموزش بازیگری می‌گوید

سال‌های طلایی بازیگر به سرعت طی می‌شود



مهتاب نصیرپور در نمایش هفت ترانه قدیمی، عکس: احسان نقابت



فرزانه ابراهیم‌زاده

در صحنه آخر نمایش شهادت‌خوانی قدمشاد مطرب در تهران، وقتی گروه تئاتر به سمت درورودی خیابان می‌آمدند قدمشاد رو به تماشاگران می‌گفت: «از آغاز می‌دانستم بازی مردان، بازی ما را ناتمام می‌گذارد.» حکایت بازی «مهتاب نصیرپور» روی صحنه و جلو دوربین حکایت بازی ناتمام در اوج است. بازیگری که در روزهای اوج بازیگری‌اش و با داشتن جوایز متعدد بازیگری یکباره از تئاتر کشور دور شد و بدون هیچ توضیحی از رفتن به صحنه و بازی در فیلم در ایران منع شد. دو نمایش «هامون‌بازها» و «روز حسین» در آستانه اجرا متوقف شدند و آنچنان که خودش می‌گوید بعد از بازی متفاوتی که در فیلم «فرزند خاک» داشت و سیمرغ بلورین و تندیس خانه سینما را برایش به ارمغان آورد پیشنهاد سینمایی نداشت. همین‌ها باعث شد تا او به همراه محمد رحمانیان همسرش به ونکوور برود. در آنجا بود که با دانشجویان جوانی که به کلاس‌های بازیگری او و رحمانیان می‌آمدند گروه تئاتر ونک را تشکیل دادند و در چهار نمایش و فیلم «کنسل» بازی کرد. مهتاب نصیرپور بعد از سه سال دوری از صحنه با «هفت ترانه قدیمی» و «سلطان» به تئاتر بازگشت. اجرایی که استقبال تماشاگران نشان داد که جایش روی صحنه خیلی خالی است و برای خیلی‌ها یادآور بازی‌های خوب او در نقش‌های به یادماندنی در تئاتر بود. به بهانه بازگشت مهتاب نصیرپور درباره سال‌های دوری‌اش از تئاتر و حکایت بازی ناتمام گفتیم.

از آخرین‌باری که در ایران روی صحنه تئاتر رفتید تا اجرای هفت ترانه قدیمی، چهار سالی گذشته است؛ چهار سالی که با استقبال از نمایش آخر آن معلوم شد حس می‌شود.

البته در آن همه سال‌هایی که در ایران بودم همیشه روی صحنه نبودم. کار گروه ما در عرصه تئاتر به همان یک اجرای هر گروه در سال منحصر بود و من هم از معدود بازیگران تئاتر هستم که همیشه با یک گروه همکاری داشتم. به همین دلیل ما بیشتر از سالی یک کار برای عرضه نداشتیم. اگر این فرصت هم از ما گرفته می‌شد باید منتظر سال بعد می‌ماندیم. اما این چند سال همان‌طور که گفتید برای خود من خیلی سخت بود. من الان ۴۸ ساله هستم و در دوره پختگی و میانسالی هستم. می‌توانم بگویم برای هر بازیگری این سال‌ها بهترین سال‌هاست چون هم صاحب تجربه شده و هم از لحاظ فیزیکی آمادگی استفاده از این تجربه‌ها را به نحو احسن دارد. هر وقفه باعث عقب افتادنش از تجربه‌های تازه می‌شود. در کنار این، سال‌های طلایی به‌سرعت طی می‌شود. این دوری چند ساله اخیر برای من خیلی سخت بود چون احساس می‌کردم از هر لحاظ در آمادگی کامل هستم و شرایط باعث شده که نتوانم از این تجربه و آمادگی استفاده کنم. به همین دلیل فشار زیادی روی خود من بود و حتی به این فکر می‌کردم که چطور می‌توانم با تغییر حرفه یا انتخاب هنر دیگری مانند نقاشی (چون از دوره دانشکده به این رشته علاقه داشتم) بتوانم به نوعی راه هنر را ادامه دهم. اما با اتفاقاتی که افتاد و من به کانادا رفتم و وقفه یک‌ساله و تا پیداکردن گروه مناسب و شناختن مسیرهای اجرای یک نمایش و... خوشبختانه توانستم آنجا هم کار کنم. آنجا روال بر این است که گروه یک سال کار را تمرین و آماده اجرا و چند سال متوالی آن کار را اجرا می‌کنند اما ما چون یک گروه کاملا نوپا بودیم در سال چهارکار را اجرا کردیم و یک فیلم سینمایی ساختیم. این امر حجم زیاد تمرین و کار را می‌طلبید که برای من یکجور احیاکننده بود.

شما در حوزه سینما هم شناخته شده بودید و در اوج کار در سینما بودید. سال ۸۶ بود که سیمرغ بلورین گرفتید. درست است؟

سال ۸۶ در جشنواره فجر سیمرغ بلورین و سال بعد هم جایزه خانه سینما را گرفتم.

بازگشت‌تان به گروه تئاتر ونک برایتان سخت نبود؟ اینکه با گروهی که همه‌شان حرفه‌ای نیستند بخواهید کار کنید؟

از این لحاظ سخت بود چون همان‌طور که گفتی خیلی از این افراد تجربه‌ای برای رفتن روی صحنه نداشتند و نمی‌دانستند مقدمات و پیش‌نیازهای یک کار اجرایی چیست و بچه‌ها باید چه‌کار کنند؟ من و آقای رحمانیان معیارهای یک کار اجرایی سنگین در ذهن داشتیم. مثلا ما سال‌های حرفه‌ای را برای اجرا در کانادا اجاره می‌کردیم اما گروهمان خیلی آماتور بود. در ناامیدی کامل تمرین را شروع می‌کردیم. البته این سختی که گفتم به آن دو کاری که اوایل انجام دادیم مربوط است مثل «شاپرک خانم» و «شب سال نو». اما جدیت و پشتکار گروه واقعا شگفت‌انگیز بود. تمرین‌ها که شروع می‌شد؛ مدام از خودمان سوال می‌کردیم که آیا این کار انجام خواهد شد؟ حتی این فکر را کردیم که با گروه تمرین کنیم و اگر دیدیم کار قابل اجرا نیست هزینه‌های اجاره سالن و بقیه موارد را متقبل شویم و از اجرا منصرف شویم. این موضوع را با بچه‌ها مطرح می‌کردیم و اینکه این یک تجربه است که با هم انجام می‌دهیم. همه بچه‌های گروه تقریبا دانشجو بودند. در کانادا درس خواندن خیلی سخت است و ما مجبور بودیم خودمان را با شرایط درسی آنها تطبیق دهیم. هفته‌ای یکی، دو جلسه بیشتر نمی‌توانستیم تمرین کنیم و آن هم متوالی و مستمر نبود و برای بعضی اجراها مثل «شاپرک خانم» حدود ۳۰ تا ۳۵ جلسه تمرین داشتیم. از روز اول روخوانی تا اجرا این تعداد تمرین داشتیم و فشار زیادی روی گروه نوپای ما بود. اما تلاش بچه‌ها واقعا شگفت‌انگیز بود. وقتی تلاش آنها را می‌دیدم فراموش می‌کردم که من از آنها حرفه‌ای‌تر هستم و می‌خواستم فقط به آنها که این همه مشتاق هستند کمک کنم که این نمایش به روی صحنه برود.

پس داستان گروه تئاتر ونک از کلاس شروع شد؟ یعنی از ابتدا به یک گروه تئاتر فکر نکرده بودید؟

در واقع بله درست می‌گویید. گروه تئاتر ونک در کلاس‌ها متولد شد. ما هیچ پیش‌زمینه‌ای نداشتیم. حدود ۹ ماه که آنجا بودیم سعی کردیم کسانی را که قبلا تئاتر کار کردند و گروه داشتند را بشناسیم و از تجربه‌هایشان بدانیم. اما هنرجویان ما اغلب وارد مشاغل دیگر شده بودند یا خیلی محدود کار می‌کردند. آنهایی که کار تئاتر کرده بودند کارشان منحصر به چند کار مناسبتی می‌شد. متوجه شدیم به هیچ عنوان نمی‌توانیم با کسانی که قبلا کار می‌کردند همکاری کنیم. یا خط فکری‌مان جدا بود یا اینکه شرایطشان برای ما مناسب نبود. خیلی‌ها به دلیل اینکه از کار منفک شده بودند توانایی شروع و واردشدن به یک گروه جدید با معیارهای ما را نداشتند. تصمیم گرفتیم کلاس‌هایی را دایر کنیم و با شروع این کلاس‌ها متوجه علاقه بچه‌ها شدیم. با آقای رحمانیان صحبت کردیم که حیف است این کلاس‌ها در همین حد باقی بماند. چون آنجا تلویزیونی به زبان فارسی نبود و چقدر خوب بود که این آموزه‌ها را بتوانند به صورت عملی یاد بگیرند. به فکرمان رسید که می‌توانیم ترم پایانی را مختص اجرای یک نمایش کنیم. از آنجا جرقه اولین کار ما با این گروه زده شد و اولین تجربه نمایش «شاپرک خانم» بود و یکی، دو عوامل حرفه‌ای در آن کار حضور داشتند. کسانی بودند که آنجا رشته تئاتر می‌خواندند اما شروع کار تئاتر ونک در کانادا با شروع کلاس‌ها تقریبا همزمان بود.

مهاجرت برای بازیگران ما خیلی خوش‌یمن نبوده. این فشار شاید روی نویسندگان نباشد چون به هر حال در هر شرایطی می‌توانند کار کنند. اما شرایط برای بازیگران متفاوت است. اما شما با این کلاس‌ها جریان را در هنر مهاجرت ما به وجود آوردید هم خودتان کار کردید و هم باعث شدید ثمره این کار برای هنر ما باقی بماند.

من به این ماجرا به این شکل که یک جریان را به وجود آورده باشیم نگاه نمی‌کنم. اما به نظرم با گروه تئاتر ونک یک روزنه جدید باز شده است. روزنه‌ای برای کسانی که مایل هستند تجربه کار نمایش را در خارج از کشور داشته باشند و به شکل طولانی کار کنند. در اوایل کار هیچ پیش‌زمینه‌ای نداشتیم و در شروع کار هم شرایط آنقدر بد بود که شاید کسی ریسک شروع کار تئاتر را نمی‌کرد. اما از آنجا که تجربه سانسور و عدم اجرای کارهای متمادی در سال‌های اخیر در ایران به نوعی ما را آماده کرده بود؛ اینکه ما کار می‌کنیم و نهایتا به اجرا نمی‌رسد، برای خودمان پذیرفتیم که این تجربه می‌تواند فقط در حد آموزش باشد و به اجرا کشیده نشود. ولی ما این کار را انجام می‌دهیم تا ببینیم چه اتفاقی خواهد افتاد. باید اشاره کنم که به خاطر تعداد زیاد مهاجران ایرانی که تعداد زیادی از آنها دانشجو هستند نسل جدیدی در مهاجران ایرانی به وجود آمده‌اند که نه آن مدل کارهای لس‌آنجلسی را می‌پذیرند و نه خیلی با تئاترهای معاصر که در کشورهای خارجی اجرا می‌شود ارتباط برقرار می‌کنند. بعضی از این اجراها خیلی تجربی است و واقعا حتی می‌شود گفت بیشتر در حد ارایه یک ایده جدید برای کار است و نه بیشتر از این. این نوع کارها و کارهایی که بچه‌های ایرانی اجرا می‌کنند این قشر را ارضا نمی‌کند. اتفاقی که برای ما افتاد شاید همزمانی همه این موارد با هم بود. چون ۸۰درصد مخاطبان ما (نمی‌توانم بگویم تماشاگر چون کسانی بودند که تمام کارهای ما را می‌دیدند) از دانشجویانی هستند که از ایران رفته‌اند و این به ما کمک زیادی کرد. کسانی که آنجا زندگی می‌کنند با هنر و تئاتر و سینمای امروز ایران آشنا نیستند و یک مقدار با بدبینی و سوءظن به گروه‌هایی که از ایران به آنجا می‌روند و می‌خواهند کار کنند، نگاه می‌کنند. ما در ونکوور کار می‌کردیم که به اندازه تورنتو جمعیت ایرانی زیادی ندارد اما ما روی این کار سرمایه‌گذاری کردیم و خوشبختانه جواب هم گرفتیم. امروز با من تماس گرفته شد که عده زیادی برای دوره‌های جدید آموزشی تماس گرفته‌اند و می‌خواهند ثبت‌نام کنند. ما که در ایران هستیم می‌توانیم فکر کنیم برای این افراد که مهاجرت کرده‌اند می‌توانیم کار تولید کنیم. اگر دولت یا مسوولان علاقه‌مند باشند می‌شود روی این موارد برنامه‌ریزی کرد و سنجیده‌تر قدم برداشت.

با گروه تئاتر ونک یک روزنه جدید باز شده است. روزنه‌ای برای کسانی که مایل هستند تجربه کار نمایش را در خارج از کشور داشته باشند و به شکل طولانی کار کنند. در اوایل کار هیچ پیش‌زمینه‌ای نداشتیم و در شروع کار هم شرایط آنقدر بد بود که شاید کسی ریسک شروع کار تئاتر را نمی‌کرد

سوالی که برای من مطرح بوده این است که منتظر بودم شما در یک گروه تئاتری در کانادا مشغول به کار شوید. وضعیت تئاتر در ونکوور چطور است؟

اصلا قصد نداشتم طوری کار کنم که برگشت برایم سخت شود. از همان ابتدا می‌خواستم با همان موازینی که اینجا کار می‌کردم فعالیت کنم به همین دلیل هیچ تلاشی نکردم برای اینکه جذب گروه‌های تئاتری آنجا شوم. من در سن و سالی هستم که خیلی نمی‌توانم ریسک کنم و می‌خواستم که برگردم. شاید هم جاه‌طلبی اینکه بخواهم با گروه‌های خارجی کار کنم و مطرح شوم در من نیست. من و آقای رحمانیان می‌خواستیم برای گروه ایرانی کار تولید کنیم و از خودمان بگوییم. الان هم درصدد این هستیم که نمایش‌هایی را که اینجا و در کانادا کار کردیم با امکان ترجمه به زبان انگلیسی اجرا کنیم. البته به دنبال این نیستیم که کار را حتما به شکلی که آنها علاقه دارند انجام دهیم. آخرین کاری که آنجا به روی صحنه بردیم یعنی آرش، بالانویس انگلیسی داشت و تماشاگران کانادایی یا ایرانی‌هایی که آنجا بزرگ شده بودند از این امکان استفاده کردند و ارتباط برقرار کردند. ظاهرا هم از این قضیه استقبال شده و در فکر ادامه این کار هستیم.

شما در کانادا و ایران کارگاه‌های بازیگری داشتید. شاید مهم‌ترین تفاوت دو فضا غیرتخصصی بودن بچه‌های آن طرف است اما یک بخش هم مساله زبان است.

البته بگویم کلاسی به زبان انگلیسی نداشتم با اینکه آمادگی خودم را اعلام کردم که می‌توانم این کار را انجام دهم. یعنی هنرجوهای زبان‌های دیگر می‌توانند در کلاس‌های ما شرکت کنند. بیشتر هنرجوهای ما ایرانی‌ها بودند و البته چند نفر بودند که صحبت‌کردن به زبان فارسی برایشان سخت بود چون آنجا بزرگ شده بودند و خوشبختانه کم‌کم راه افتادند. در ایران هم بلافاصله بعد از برگشتن، کلاس‌های آموزشی‌ام را شروع کردم. واقعا از ارتباط با نسل جوان که می‌خواهد وارد این حرفه شود لذت می‌برم و برایم این ارتباط خیلی پوینده است و به من کمک می‌کند تا دوباره انرژی کسب کنم و به خودم و تمام آموخته‌هایم رجوع کنم. احساس می‌کنم می‌توانم در این عرصه به‌عنوان یک مربی موثر باشم. در کانادا این امکان وجود داشت که ما دو ترم با بچه‌ها کار می‌کردیم و در ترم نهایی کار را اجرا می‌کردیم اما اینجا امکان این کار وجود ندارد و متن برای تصویب باید ارایه شود و پروسه این کار طولانی است. امیدوارم این مشکلات در اینجا حل شود. به هر حال ما مدت زیادی است که کار می‌کنیم و امیدوارم این امر منتهی شود به اعتماد بین مسوولان و هنرمندان. به نظر می‌رسد این اعتماد با تغییر و تحولات از بین می‌رود. ما همان هنرمندان هستیم که سال‌ها کار کرده‌ایم. اگر این فضا یک مقدار بازتر شود و بتوانیم این تجربه‌ها را منتقل کنیم تاثیر بیشتری دارد. وقتی در آن طرف به بچه‌ها می‌گوییم که ترم سوم اجرا داریم آنها را برای ادامه کار ترغیب می‌کند اما اینجا قضیه فقط آموزشی است و اینکه گهگاه افرادی را به کارهای بهتر معرفی کنیم.

گزینه‌ای در این کلاس‌ها وجود داشت که شما بگویید یک بازیگر منحصربه‌فرد را پیدا کردید؟

من به این گزینش‌ها معتقد نیستم چون فکر می‌کنم کلاس تئاتر فقط برای بازیگری نیست. قرار نیست در یک کلاس بازیگری همه بازیگر شوند. تعدادی متوجه می‌شوند برای این کار مناسب نیستند و خودشان را می‌سنجند. اینکه اول کلاس کسی را رد کنم کار درستی نیست و به نظرم همان یک نفر استثنا ما را مجاب می‌کند که راه را برای بچه‌ها نبندیم. شرکت در این کلاس‌ها می‌تواند روحیه‌شان را یک مقدار تلطیف کند و می‌توانند در کلاس خودشان را تخلیه کنند. در پایان کلاس‌ها خیلی‌ها متوجه می‌شوند سطح کارشان در حد دیگران نیست اما از بودن با دیگران لذت برده‌اند. تجربه‌هایی که دیگر هرگز در زندگی برایشان اتفاق نخواهد افتاد.

بازگشت شما به ایران با اجرای نمایش «هفت ترانه قدیمی» بود که استقبال زیادی هم از آن شد. برای خود من شاید دیدن بقیه اپیزودها به اندازه اپیزودی که شما بازی می‌کردید جذاب نبود. به‌خصوص اپیزودی که در مترو صادقیه بود و شخصیت انسان را با خود همراه می‌کرد. در مورد این نمایش صحبت کنید که چطور شد این دو نقش را انتخاب کردید؟

من انتخاب نکردم. اجرای نقش سلطان یکی از سخت‌ترین اجراها بود یعنی واقعا برایم سخت بود و به من فشار زیادی وارد کرد. مونولوگ طولانی‌ای بود و من در پایان این مونولوگ باید بغضم می‌ترکید و گریه می‌کردم. این کار خیلی آسان نیست. معمولا برای صحنه‌های این شکلی خودمان را آماده می‌کنیم و این صحنه اجرا می‌شود. اجرای این شکل که یکباره حس باید بیرون بیاید و به غلیان بیفتد خیلی سخت است. برای من اجرای پوست‌کنی بود. به‌خصوص اینکه من چند سال دور بودم و این مدت می‌تواند بازیگر را مدت زیادی از کار دور کند.

شما تجربه بازی در کانادا را هم داشتید. اجرای اولتان بعد از بازگشت سخت بود؟

واقعا سخت بود. هر بار در کانادا اجرا می‌کردم می‌دانستم که یک عده هستند که شاید تا به حال اجرایی به زبان فارسی ندیده‌اند و ذوق‌زده هستند و برایشان کار شیرین است. حتی ناخودآگاه دنبال کارهای اجرایی ایرانی در آنجا بودم و آنقدر در این شوق سهیم می‌شدم که فراموش می‌کردم در حال اجرا هستم. اما اینجا همیشه می‌دانم برای جماعتی ایرانی اجرا می‌کنم و اینها کسانی هستند که فیلم و تئاتر می‌بینند و اجرا باید قابل قبول باشد. بنابراین این اجرا حتما سخت‌تر است. به‌خصوص اینکه ما در کانادا اجراهای چند شب متوالی نداشتیم و اینجا یکباره ۳۲ اجرای متوالی داشتیم و یک مقدار برای من سخت بود چون فاصله افتاده بود. به هر حال سلطان یکی از اجراهای سخت من بود و برایم به نوعی چالش‌برانگیز بود چون مجبور شدم به دلایل مختلف خودم را مرور کنم و با توجه به اینکه هر بازیگری دوران بازنشستگی دارد احساس کردم به این دوران نزدیک می‌شوم چون بعضی اجراها به من فشار زیادی وارد می‌کند.

شاید به این دلیل که نخ تسبیح این نمایش «گلی جوراب مردانه» است و سلطان اولین کاراکتری است که اسم او را می‌آورد و سرنوشتش را به ما می‌گوید. وقتی جلوتر می‌رویم می‌بینیم گلی همه جا هست و در واقع سلطان اولین‌بار او را به ما معرفی می‌کند.

درست است. به‌خصوص اینکه به‌عنوان یک بازیگر باید خودم را به بازیگر نقش تبدیل می‌کردم. تمام مشکلات و مسایلی که سلطان از آن تعریف می‌کرد کاملا ملموس بود. چند روز پیش نقدی خواندم که دوستی در این مورد صحبت کرده بود که در این کار کسانی هستند که نوستالژی ونکوور را دارند. در صورتی که چنین نبود. وقتی قطعه سلطان تمام می‌شود می‌فهمیم کانادا نام دیگر مرگ و نیستی است و کانادایی برای افرادی از این دست وجود ندارد و این دختر به سرزمین دیگری نرفته و گلی به‌سادگی هرچه تمام‌تر مرده است. اجرای سلطان برای من اجرای حساسی بود. وقتی اجرا خوب پیش می‌رود، حس درست انجام می‌شود همه چیز خوب است، مشکل وقتی است که متوجه می‌شوید حس سر جایش نیست و به موقع بیرون نمی‌آید. اینجاست که به نظرم اگر بازیگر کمی مسوول باشد برایش بسیار تلخ است.

اما اجرای خوبی بود و تماشاچی زیادی داشت.

خدا را شکر که اینطور بود اما شب‌هایی بود که من متاسفانه نتوانستم اجرای خوبی داشته باشم و به قول شما همان اول سلطان تکلیف این شخصیت را مشخص می‌کرد و سرنوشت او را می‌گفت و بعد در ادامه نمایش گوشه‌گوشه زندگی گلی برای ما مشخص می‌شد. از این نظر به نمایش «بازپرس وارد می‌شود» خیلی شبیه بود چون آنجا هم خود شخصیت وجود ندارد و از طریق دیگران است که این کاراکتر را می‌شناسیم. به هر حال می‌توانم بگویم تجربه خوبی بود و خوشحالم که در این اجرا حضور داشتم و از استقبال مردم هم خوشحال هستم. طبیعی است که همه این استقبال را به پای کار نمی‌گذارم اما اگر گروه ما بتواند همچنان اجرا داشته باشد کارهای بهتری ارایه خواهیم کرد.

قصد برگشت ندارید؟

چرا که نه ما همیشه به بازگشت فکر کردیم. امکان دارد بهمن ماه دوباره برگردیم. چون به نظرم آقای رحمانیان سالنی را برای اسفندماه اجاره کرده‌اند و احتمالا در بهمن ماه برمی‌گردیم و تمرین را شروع می‌کنیم.

خودتان در این نمایش نقشی دارید؟

خیر.

در سینما چطور؟

باید اعتراف کنم بعد از «فرزند خاک» هیچ پیشنهاد کاری نداشتم. البته برای خودم هم عجیب بود اما ظاهرا رسم اینجاست. به هر حال من هرگز جزو بازیگران بدنه نبودم البته خوشحال می‌شوم در این عرصه نقشی باشد که بتوانم از عهده آن بربیایم اما در شرایطی نیستم که هر کاری را انجام دهم. شاید تحت تاثیر «هفت‌ترانه قدیمی» است اما ترجیح می‌دهم بیشتر وقتم را روی تربیت هنرجوها بگذارم اما دیگر خیلی از کار کردن لذت نمی‌برم. نیروهای جوانی در حال ورود به این عرصه هستند که مشتاق هستند و باید دستشان را گرفت و افرادی را به آنها معرفی کرد که وارد عرصه شوند.

روزنه آبی

وقتی بازیگر همه بار اثر را به دوش می‌کشد

آینا قطبی‌یعقوبی

«سنگ‌ها در جیب‌هایش» داستان آدم‌های سرخورده‌ای است که در نبرد میان فرهنگ‌ها از پیش‌باخته‌اند و دلداده و سرگشته دنیایی دیگر در فراسوی مرزهای هویتی خود، هر روز بیشتر و بیشتر زیر بار سیطره این فرهنگ غالب خمیده می‌شوند. آدم‌هایی که چه در کلیت مردمان یک سرزمین (ایرلند) و چه در نقش سیاهی‌لشکرهای یک فیلم هالیوودی در هرجا که هستند، خسته و وامانده به رویای بزرگ جهان دیگر و رویای دنیایی بهتر که اتفاقا در هردو مورد مربوط به این نمایشنامه آمریکاست، چشم‌دوخته‌اند. چشم‌دوختن بی‌حاصلی که در پایان جز، یأس و مرگ و تنهایی فرجام دیگری برایشان به ارمغان نمی‌آورد. نمایشنامه داستان دو نفر از خیل سیاهی‌لشکران ایرلندی یک فیلم هالیوودی است که در شهری کوچک در ایرلند فیلمبرداری می‌شود. این دو که هرکدامشان رویای شهرت و محبوبیت دارند و در زندگی شخصی خود نیز همیشه باخته‌اند، مفتون ستارگان و تیم اجرایی هالیوودی، کم‌کم قصه مردمان سرزمینی را روایت می‌کنند که همچون آنها به‌دنبال رویایی دست‌نیافتنی یا به مهاجرت تن می‌دهند، یا خودکشی می‌کنند یا در خود فرو می‌روند. نمایشنامه سنگ‌ها در جیب‌هایش نوشته مری جونز، متنی قوی با شالوده محکم و قدرت روایتگری و قصه‌گویی خوب است که با کاراکترهایی رنگارنگ و متنوع و دیالوگ‌های قابل‌قبول یکی از مهم‌ترین نقاط قوت نمایش است.

در حوزه اجرا، دو بازیگر (پارسا پیروزفر و رضا بهبودی) همه پرسوناژهای متنوع اثر را به تصویر می‌کشند. این دو با تغییر مداوم اما نرم و سیال پرسوناژها از یکی به دیگری غلتیده و داستان را به‌خوبی روایت می‌کنند. صحنه تقریبا خالی است و با لوازم و وسایل حداقلی که تغییراتی جزیی در پوشش بازیگران و وسایل صحنه ایجاد می‌کند، کلیت فضاسازی نمایشی لازم ساخته می‌شود. این حداقلی‌بودن امکانات صحنه که بار بیشتری را به دوش بازیگر می‌گذارد نیز از اتفاقات خوب و موفق این اجراست. البته صفحه اسکرینی که در انتهای صحنه و به‌شیوه فیلم‌های سینمای صامت، توضیحاتی درباب مکان صحنه یا حس‌وحال آن می‌دهد نیز به برساخته‌شدن اتمسفر مکانی، کمک شایانی می‌کند. بازی‌های نمایش خوب و موفق هستند و به‌خصوص رضا بهبودی در بعضی از صحنه‌ها درخشان عمل می‌کند. همین بازی‌های خوب و هماهنگ با هم هستند که قادرند تا بار کلی نمایشی را به دوش بکشند که صحنه‌پردازی یا میزانسن‌های پیچیده‌ای ندارد. درحقیقت پارسا پیروزفر در کارگردانی این نمایش بیشتر به مدیریت بازیگری پرداخته و قسمت عمده تمرکزش را بر کارگردانی همین بازی‌ها نهاده است. شاید از همین‌رو باشد که با وجود بازی‌های خوب، بازهم در نگاه کلی‌تر، متن بر اجرا می‌چربد و بسیار بیشتر از اجرا به چشم می‌آید. البته بازی‌ها نیز در تمام صحنه‌ها و پرسوناژها موفق و کامل نیستند و به‌طور خاص در اجرای پرسوناژهای زن بسیار بد، تصنعی، کلیشه‌ای و حتی لوس می‌شوند. پیروزفر و بهبودی هیچ‌کدام قادر نمی‌شوند تا تصویری قابل‌قبول از یک زن ارایه دهند. دستیار کارگردان که تنها با شیوه عجیبی از راه‌رفتن تصویر شده و بازیگر ستاره که با تغییر کلیشه‌ای صدا به نمایش درمی‌آید هیچ‌کدام زنانی باورپذیر نبوده و کلیت بازیگری نمایش را خدشه‌دار می‌کنند.

وقایع اتفاقیه

گزارش «شرق» از جشنواره تئاتر کودک و نوجوان همدان

خیابان‌های سرد

مهرداد حمزه

بیستمین جشنواره بین‌المللی تئاتر کودک و نوجوان همدان شامگاه ۲۴مهر و همزمان با عید سعید قربان در حالی آغاز به کار کرد که با حواشی زیادی همراه بود و حاشیه‌های ایجادشده برای جشنواره بر متن آن غلبه داشت.

جشنواره تئاتر کودک و نوجوان که پس از چندسال دوری از همدان چهارسال پیش به همدان بازگشت، شروع دوباره خوبی را در همدان تجربه کرد اما در دوسال گذشته به‌دلیل بهانه‌های واهی از جمله کمبود اعتبارات نتوانسته آنگونه که باید و شاید به مقوله تئاتر بپردازد و بیش از هر چیز با حاشیه همراه بوده است. این جشنواره که دوسال است افتتاحیه رسمی نداشته و با اجرای نمایش‌های خیابانی و جنگ شادی در سطح شهر و محله‌های همدان آغاز می‌شود، مورد اعتراض بسیاری از هنرمندان و هنردوستان و اهالی فرهنگ همدان واقع شده است به شکلی که برخی از این افراد معتقدند سطح جشنواره از بین‌المللی به یک جشنواره منطقه‌ای تقلیل پیدا کرده است. در همین راستا و از آنجا که ۲۰سال از عمر جشنواره می‌گذرد و انتظار این است که جشنواره به یک پختگی رسیده باشد، اما متاسفانه امسال جشنواره در پایین‌ترین حد خود نسبت به چهارسال گذشته برگزار شده و مسوولان ذی‌ربط تنها توجیه‌شان نبود اعتبارات لازم است، در حالی که اعتبار امسال جشنواره به نسبت سال ۹۱ رشد خوبی داشته است. حال چرا باید جشنواره‌ای با این‌همه قدمت به این حال و روز بیفتد، سوالی است که هنرمندان همدان و نیز اهالی تئاتر سراسر کشور منتظرند تا پاسخی قانع‌کننده در این‌باره بشنوند و اما حاشیه‌های جشنواره بیستم که خواندن و شنیدن آن خالی از لطف نیست در ادامه می‌آید شاید تلنگری باشد بر حال و روز این‌روزهای تئاتر کودک و نوجوان کشور که به هیچ‌وجه حالش خوب نیست.

-تبلیغات شهری این رویداد فرهنگی از یک هفته قبل از شروع جشنواره در شهر همدان آغاز شده بود و در بلوارها، میادین و خیابان‌های اصلی شهر پر از بنرهای رنگارنگ این جشنواره بود که با کج‌سلیقگی مسوولان بنرهای



عمودی در شهر به دلیل شلوغی و فونت کوچک آن فقط رنگ دیده می‌شود! این در حالی است که تبلیغات جشنواره رقم قابل‌توجهی از بودجه را به خود اختصاص داده است!

- مدیران اداره کل فرهنگ و ارشاداسلامی به بهانه صرفه‌جویی در هزینه‌ها در حرکتی انحصارطلبانه تمامی کارهای اجرایی را به کارمندان و پرسنل این اداره سپرده‌اند که به دلیل کم‌تجربگی این کارکنان مشکلاتی در اجرای این جشنواره بزرگ و مهم به‌وجود آمده است، این در حالی است که تجربه موفق برگزاری چهار دوره جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوان در همدان نشان داد که واگذاری کار به هنرمندان و افرادی خارج از محیط اداری می‌تواند موفقیت در کارها را دوچندان کند.

- در حالی که مدیران اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان همدان ادعا می‌کنند که در برگزاری جشنواره از اهالی تئاتر استان همدان کمک گرفته‌اند، طی دوسال گذشته مشاهده شده که اکثر اهالی و هنرمندان تئاتر همدان از پیشکسوت گرفته تا جوان در بخش‌هایی چون متصدی سالن نمایش یا مسوول پاره‌کردن بلیت‌های تماشاچیان به‌کار گرفته شده‌اند که به هیچ‌وجه در شأن هنرمندان تئاتر نبوده و نیست!

- برگزاری آیین افتتاحیه جشنواره با حضور میهمانان خارجی و داخلی و اعضای گروه‌های شرکت‌کننده در این جشنواره در فضای باز و در وسط یکی از خیابان‌های شهر همدان باعث شده تا علاوه بر اینکه سرما میهمانان را اذیت کند این سوال در ذهن همه ایجاد شود که کدام جشنواره و در کجای جهان، مراسم افتتاحیه را با مسدود کردن یکی از خیابان‌های شهر و چیدن صندلی در وسط خیابان برگزار می‌کنند!؟

- در افتتاحیه این جشنواره که بالطبع یکی از رویدادهای مهم هنری کشور است نه معاون هنری وزیرفرهنگ‌وارشاداسلامی و نه هیچ‌یک از مدیران امور هنری وزارتخانه حضور نداشتند. جالب آنکه نه استاندار همدان و نه هیچ‌یک از معاونان وی نیز در این مراسم حضور نداشتند!

- فضای نامناسب و نبود صندلی به تعداد کافی باعث شده بود تا اکثر کودکان حاضر در مراسم افتتاحیه روی زمین بنشینند و در حالی که لباس‌هایشان خاکی شده‌بود برنامه را دنبال کنند! واقعا جشنواره چگونه می‌خواهد خاطره‌ای شیرین را برای کودکان رقم بزند!؟

- نبود مترجم و نیز سرمای هوا باعث شد تا میهمانان خارجی بعد از گذشت زمانی اندک از مراسم افتتاحیه، این مراسم را ترک گفته و به هتل بازگردند!

- برخورد نامناسب برخی از اعضای کمیته اطلاع‌رسانی جشنواره با خبرنگاران باعث شد تا اعتراض برخی از خبرنگاران را به‌همراه داشته باشد. البته شواهد و قراین نشان می‌دهد پوشش خبری جشنواره بیستم به نسبت جشنواره‌های قبلی بسیار پایین‌تر بوده است. به‌جز حضورنداشتن خبرنگاران رسانه‌های کشوری، تعطیلی سه‌روز نخست جشنواره نیز باعث شده تا این جشنواره امسال نتواند بازتاب خوبی در رسانه‌ها پیدا کند! بی‌تردید مسایل ریز و درشت دیگری هم بوده و هست که ذکر آنها در این مجال نمی‌گنجد. باید توجه داشت بیان حواشی و نقاط‌ضعف جشنواره به معنی نفی جشنواره نیست بلکه باید دنبال رفع نواقص بوده و به سمتی حرکت کرد که در سال‌های آتی و دوره‌های بعدی مشکلات کمتر شود.